

بت الحم

خطبه ای برای روز تولد عیسی از کتاب میکا 5؛1-5



1 حال ای دختر افواج، فوجهای سربازانت را بسیج کن، زیرا به محاصره درآمده‌ایم. ایشان با عصای خویش، بر گونه حاکم اسرائیل می‌کوبند. 2 اما تو، ای بیت‌لحم افراته، گرچه در میان طوایف یهودا کوچکی، از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد کرد؛ طلوع او از قدیم و از ایام ازل بوده است. 3 پس ایشان را تسلیم خواهد کرد تا زمانی که زن زائو بزاید؛ آنگاه باقیمانده برادرانش به بنی‌اسرائیل باز خواهند گشت. 4 و او خواهد ایستاد و گله خود را شبانی خواهد کرد، به قوت خداوند و در کبریایی نام یهوه خدای خویش. و آنان آرام و قرار خواهند یافت، زیرا اکنون او تا به کرانه‌های زمین بزرگ خواهد شد، 5 و صلح و سلامت ایشان خواهد بود. و چون آشوریان به سرزمین ما درآیند، و کاخهای ما را لگدمال کنند، در برابرشان هفت، بلکه هشت شبان و رهبر بر پا خواهیم داشت.

بت الحم ، یک ده کوچک. قسمتی کوچک که در فلسطین جدید و اسرائیل قدیم قرار دارد که هنوز در آنجا مردم بسیار فقیر هستند و البته از محیط کثیفی هم برخوردار می باشد. که به احتمال زیاد در آن زمان های دور ، این روستا کوچکتر و کثیف تر از حالت فعلی اش می بوده است. این جمله ها را میکا پیامبر به ما می گوید. " اما تو، ای بیت‌لحم افراته، گرچه در میان طوایف یهودا کوچکی، از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که " . و از آنجایی که این روستا بسیار کوچک می بوده است ، اهالی آنجا به آن خیلی علاقه نشان می داده اند. حتی زمانی که داوود پادشاه قبل از آنکه پادشاه بشود در زمان نوجوانی خودش در آنجا از گله گوسفندهایش مراقبت می کرد. و داوود انچنان کوچک بود که خانواده او نمی توانستند او را در میان گله گوسفندان به راحتی پیدا کنند. خداوند نیز راه خودش را در این قسمت کوچک و غیرقابل دید از شهر اسرائیل قرار داده است. و همه این ها در روستا بیت الحم اتفاق افتاده است تا این واقعیت را بیان کند که تا زمانی که خدا عیسی را در آنجا قرار نداده بود مردم آن زمان بیت الحم را همانقدر کوچک می دانستند که خانواده داوود پادشاه از آن جا تصور داشتند. آن زمانی که همه مردم در خواب عمیقی در مهمان خانه های روستا بودند پدر و مادر عیسی باید جایی امن در اخوری برای تولد او جستجو می کردند. آنها را کسی نمی توانست به راحتی ببیند. در این میان دانا‌های شهر اورشلیم از محل آمدن عیسی سخت در اشتباه بودند. آنها نمی دانستند که خدا قصد دارد در بیت الحم ظهور کند. یا آنها این را هم نمی دانستند که عیسی در یک اخوری بدنیا خواهد آمد. خدا بدین صورت

است که ملکوت پادشاهی خودش را بنا می کند او همیشه مکان های کوچک را برای آمدن خودش انتخاب می کند. خداوند امروزه هم در میان ما مسیحیان این روش را انجام می دهد. این در زندگی مان همیشه اتفاق می افتد که ما بیت اللحم امروزی و یا جاهایی که خدا ظهور می کند را نادیده می گیریم. خداوند هیچگاه با نشان دادن قدرت اش و یا با از بین بردن افراد دیگر ظهور نمی کند. همانطوری که ان روستا بیت اللحم کوچک می بوده است خدای ما نیز در مقابل چشم های ما بسیار کوچک و غیر قابل دید می باشد. ولی خداوند در ان زمان اجازه نمی دهد که عیسی بدون خبر قبلی و پیش گویی ها در انجا متولد شود. پیامبر میکا این اشاره را در کتاب اش کرده است که : او در روستا بیت اللحم بدنیا خواهد آمد . و برای همین هم دانشمندی در ان زمان مسیر سفرشان را به سمت این روستا و آخور تنظیم کرده بودند تا به انجا برسند. همچنان چوپانانی که در ان اطراف بودند می دانستند که چه اتفاقی در ان آخور قرار است بی افتد. مریم ولی همه این ها را در قلب خودش به عنوان یک راز نگه داشته بود. حال همه این انسان ها در ان آخور چه چیزی را پیدا کرده بودند؟ و یا چه چیزی باعث شده بود که ان دانشمندان این سفر طولانی را ببینند تا به انجا برسند؟

ما از داستان شب تولد عیسی این را می توانیم بخوانیم که انها هدایای زیادی را برای او به ارمغان آورده بودند. هدایای ظاهری انها را ادم می توانست بخوبی رویت بکند ولی هدیه مهمتر انها در قلب ایشان قرار داشت. به همین منظور من از خودم الان این سوال را می کنم که من چه هدیه ای را می توانم برای خدای خودم عیسی به ارمغان بیاورم. ما الان هم در اینجا در ان آخوری هستیم که ان چوپانان و مریم و یوسف و ان دانشمندان ایستاده اند تا عیسی را ببینیم. هدایایی که ما در دستان مان داریم ثمره ما هستند که از عهد قدیم وجود دارد. این میوه برای زمان های بسیار دور ناخوشایند می باشد . میوه ای که تا اسمان هفتم بوی بداش را می توان حس کرد. وقتی که من به بیت اللحم می روم به همراه خودم ان سیبی را می برم که حضرت ادم و حوا ان را خورده بودند. این میوه فقط یک سیب نمی باشد بلکه این تمام نا فرمانبری های ما و همچنین خلاف تمام احکام خداوند می باشد. و همچنین این میوه تمام بدی های من در مقابل خداوند می باشد. من در قلب خودم همه ان چیزهایی را حمل می کنم که من را از خدا جدا می کند. در کنار تمام گناهان این دنیا و یا جنایات و کشتار و تمام پلیدی های این جهان ، من گناهان شخصی خودم را نیز به همراه دارم. تمام اشتباهاتی که من آگاهانه و یا ناآگاهانه انجام داده ام. ادم هایی که من در زندگی ام ناراحت و اذیت کرده ام. حتی حسادت ها و خودبینی های من . بله چیزی که من با خودم به ان آخور می برم میوه خوبی نمی تواند باشد و بوی بد ان را ادم می تواند تا اسمان هفتم حس کند. و من این میوه را در کنار عیسی و در ان آخور قرار می دهم. ان بچه ای که در بیت اللحم بدنیا آمده است فقط در ان زمان وجود نداشته است بلکه عیسی در همه زمان ها در انجا حضور داشته است. چشم های زیبایی ان کودک تمام هستی را به نور خودش روشن و منور کرده است. و ایشان نه فقط در ان زمان ها وجود داشته بلکه او از زمان قبل از گناه ادم و حوا نیز برقرار بوده است. او در این میان ، داستان طولانی انسان ها را که با رنج و عذاب در این دنیا همراه بوده را دنبال کرده است. در این زمان ها پلیدی های زیادی در این دنیا رخ داده است و خون های زیادی نیز ریخته شده است. حال او با همه این بارهای سنگین ما در ان آخور دراز کشیده است. و همه انها را به خود می گیرد. داستانی که ما امروزه ان را با عکس ها و موزیک های زیبایی ترسیم می کنیم . در حالی که برخلاف همه این زیبایی ها است. چیزی که در ان آخور اتفاق می افتد هم بسیار زیبا و هم بسیار ناگوار می باشد. دقیقاً مثل زمانی است که روز و شب در یک لحظه عوض می شوند. و یا زمانی که بهشت و جهنم در مقابل هم قرار می گیرند. و وقتی که من سبب خودم و یا همان گناهان خودم را در ان آخور قرار می دهم می توانم این را بگویم که من بهشت و جهنم را باهم در یک جا تجربه می کنم. در ان زمانی که من این میوه را در کنار این کودک قرار می دهم من یک هدیه بسیار ارزشمند را از او دریافت می کنم. در یک لحظه تمام پلیدی های قلبم پاک می شود و تمام بدی هایی که انسان ها در مقابل هم انجام داده اند به یک باره از بین خواهند رفت. او مهمترین هدیه موجود را به من می دهد که همان زمان و زندگی من می باشد. زمان و زندگی که من می توانم با ان به گذشته برگردم. و انها را جبران کنم. من حالا اجازه دارم تا همه ان بارهای سنگین زندگی ام را در ان آخور برای همیشه بگذارم. و من از عیسی یک زندگی جدیدی و یک نهال نو دریافت می کنم. و من می توانم همان ادم اولیه ای بشوم که خدا من را در ان زمان اولیه افریده است. من می توانم خدا را ببینم و یکی از بندگانش بشوم. من می توانم یکی از گوسفندان گله او بشوم. من شاید نتوانم به چشم هایم اعتماد بکنم ولی این

اجازه را دارم که تمام زندگی ام را دوباره از نو شروع بکنم. بخاطر اینکه ان کودکی که در ان آخور قرار دارد پادشاه صلح من است. او صلح را به تمام جاهایی می برد که امروزه حسادت و دشمن تیزی وجود دارد. برای همین من می توانم با خیال راحت او را پادشاه خودم بنامم. و من او را خدای خودم می دانم و خودم را یکی از گوسفندای گله او به حساب می اورم. و خدای من دیگر من را بخاطر گناهانم مجازات نمی کند بلکه او با روح پاک خودش با من رفتار خواهد کرد. و تا زمانی که من در او زندگی می کنم من می توانم ثمره های بسیار خوبی در روح و روانم به بار اورم. من حالا با ان میوه قدیمی حضرت ادم و حوا زندگی نمی کنم بلکه با ان میوه تازه دریافت کرده عیسی زندگی خواهم کرد. من در مسیح زندگی خواهم کرد و در این میان هیچ وقت بوی بد میوه ای به مشام نخواهد رسید بلکه فقط میوه های خوبی به بار خواهم آورد. من اجازه دارم همه ان کارهایی را بکنم که خدا دوست دارد من ان ها را انجام بدهم. و همه اینها را من می توانم بدون هیچ تهدید و یا دریافت مجازاتی انجام بدهم. و من همه این ها را در ازادی کامل انجام می دهم. جایی که عیسی بر من حکومت می کند می توانم از این مطمئن باشم که او با همان روشی با من برخورد می کند که او ان زمان در روستای بیت اللحم انجام داده است. این روش به این معنی است که با توجه به کوچکی محل تولد و یا اگر خود خدا بسیار کوچک و غیر قابل رویت باشد ولی با ان وجود هم او در زندگی من تاثیر خواهد گذاشت. شاید زندگی من انقدر در بین مردم کوچک باشد که کسی نتواند ان را به راحتی ببیند. و همانطوری که ان چوپانان بعد از تولد عیسی به محل کارشان برگشتند ، ماهم بایستی بعد از دیدار عیسی به زندگی روزمره مان برگردیم. ما نمی توانیم این هدیه فوق العاده خداوند را به همه نشان دهیم و یا ثابت کنیم. وقتی که عیسی قلب من را تسخیر و در ان خانه می کند نمی توانم ان را به کسی نشان و یا ثابت بکنم. شاید دیگران دوست داشته باشند به ما این را بگویند که ما به هیچ عنوان مسیحی نمی باشیم و ایمان مسیحی مان نیز فقط یک داستان قدیمی می باشد. شاید هم من تحت تاثیر حرف های دیگران قرار بگیرم و دیگر باور نکنم که عیسی خدای من و نجات دهنده من است. امکان دارد که من به ایمان خودم شک بکنم . اگر همه اینها اتفاق بیافتد من نباید از انها تعجب بکنم. چراکه این حالت از زمان اولیه تولد عیسی نیز وجود داشته است. و تا امروز نیز مانده است . این عیسی ایی که ما در ان آخور می بینیم بر تمام قدرت های پادشاهان و پلیدی ها و قدرت های جهان پیروز گشته است. او این قدرت زیاد را دارد چون او بر پلیدی پیروز شده است. او قلب ها را تسخیر کرده است بنابراین او خدای ما باقی می ماند. آمین.